

پیشانی اجتماعی در رمان «خون خرگوش» رضا زنگی آبادی با تکیه بر آرای

رابرت ریبر

رقیه موسوی

۱. پسادکترای زبان و ادبیات فارسی، مدرس گروه دروس عمومی، دانشگاه آل طاهای، تهران، ایران. رایانامه:

nafiss1358@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: مقاله پژوهشی</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۹/۱۴</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۳/۱۶</p> <p>واژه‌های کلیدی: پیشانی اجتماعی، جامعه اختلال، رابرت ریبر، زنگی آبادی</p>	<p>پژوهش حاضر با هدف بررسی پیشانی اجتماعی در رمان خون خرگوش اثر رضا زنگی آبادی، با تکیه بر آرای رابرت ریبر انجام شده است. این رمان با روایت زندگی فریبا، دختر نوجوانی دچار لکنت زبان، تصویری تلخ از زیست انسانهای حاشیه‌نشین، فقیر، خشونت‌دیده و گرفتار اعتیاد ارائه می‌دهد. مسئله اصلی پژوهش آن است که چگونه شرایط اجتماعی نامطلوب، از جمله فقر، خشک‌سالی، از دست رفتن خانه و زمین، اعتیاد پدر، قتل خواهر، مرگ مادر، خشونت خانوادگی، ترس از رهاشدگی و زندگی در فضای حاشیه‌ای «گودال»، در شکل‌گیری اختلالات روانی و اجتماعی شخصیت فریبا مؤثر می‌شود. روش پژوهش، توصیفی - تحلیلی و شیوه گردآوری داده‌ها کتابخانه‌ای است. چارچوب نظری مقاله بر نظریه رابرت ریبر درباره پیشانی اجتماعی است و بر روان‌پیشی زندگی روزمره استوار است؛ نظریه‌ای که پیشانی را نه صرفاً اختلالی فردی، بلکه پیامد فشارهای اجتماعی، از هم‌گسیختگی شخصیت اجتماعی، رقابت مخرب، حاشیه‌نشینی، خشونت، تعبیر غلط از مفاهیم اخلاقی و فروپاشی پیوندهای حمایتی می‌داند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که فریبا در نتیجه تجربه مداوم خشونت، اضطراب، فقر، فقدان امنیت و تنهایی، به شخصیتی مضطرب، منزوی و آسیب‌دیده تبدیل می‌شود که نشانه‌هایی چون لکنت زبان، ترس از شهر و ازدحام، وابستگی بیمارگونه به پدر خشونت‌گر، گفت‌وگو با خواهر مرده و ناتوانی در تصمیم‌گیری درست در او آشکار است. همچنین شخصیت اسد، پدر فریبا، نمونه‌ای از از هم‌گسیختگی شخصیت اجتماعی است؛ زیرا اعتیاد، فقر و بی‌ثباتی اقتصادی او را به خشونت، بی‌مسئولیتی و تبدیل رابطه پدر-فرزند به مناسباتی معاملاتی سوق داده است. نتیجه پژوهش نشان می‌دهد که خون خرگوش پیشانی اجتماعی را حاصل ضعف فردی شخصیت‌ها نمی‌داند، بلکه آن را محصول ساختارهای آسیب‌زای اقتصادی، خانوادگی و اجتماعی بازنمایی می‌کند؛ ساختارهایی که سرانجام فریبا را به سوی مرگ، بی‌پناهی و نابودی می‌کشاند.</p>

۱. مقدمه

خون خرگوش رمان روایت مردگان متحرک است. انسان‌هایی درهم‌تنیده و به خون هم تشنه. دنیای خاکستری و مرگ‌های دل‌خراش، روایتی از خشونت عریان، دردناک و قهرآلود. فریبا قهرمان داستان دختر نوجوانی است که لکنت زبان دارد و همه‌چیز برایش در مرز مرگ و زندگی رقم خورده است. پدری معتاد، خشن و نامهربان که برای پول از هیچ رذالتی واهمه ندارد. اما فریبا از او دست نمی‌کشد. داستان از توصیف خشک‌سالی آغاز می‌شود. از همان آغاز داستان بارقه فقر خانواده فریبا در داستان آشکار است. روایات داستان از حاشیه شهر کرمان به نام «گودال» می‌گوید. فریبا با پدرش در محلی نامناسب همراه چند همسایه که هرکدام روایتی هولناک و دل‌خراش دارند زندگی می‌کند. او دچار اختلال لکنت زبان است؛ اما در عین داشتن این اختلال شخصیت بسیار سخت‌کوش و صبوری دارد. زمان داستان میان حال و گذشته به‌صورت جریان سیال ذهن روایت می‌شود. پدر فریبا خواهرش فرخنده را که از خانه فرار می‌کند، به قتل می‌رساند و فریبا شاهد این قتل است.

فرخنده برای فریبا فقط خواهر نبود؛ بلکه دوستی بود که همواره در کنارش حضور داشت. بعد از آن فریبا در خلوتش با فرخنده درد دل می‌کند و تمام رازهایش را به او می‌گوید. فریبا بعد از دیدن مرگ خواهرش دچار لکنت زبان می‌شود. او در منطقه‌ای به نام «گودال» همراه پدرش در بیگوله‌ای که به آن غار می‌گویند زندگی می‌کند. تمامی افرادی که همراه او هستند هرکدام به‌نوعی از یک اختلال اجتماعی رنج می‌برند، این افراد که همگی به اعتیاد نیز دچار هستند، اختلالاتی دارند که به منجر به اعتیاد شده است. یکی از وقایع داستان قتل صغراچه توسط پدر فریبا و اسمال است که یکی از عوامل اضطراب فریبا برای به دام افتادن در چنگ پلیس است؛ یعنی ترس یکی از عناصری است که فریبا دائم با آن همزیستی دارد و رها نمی‌شود. او با تمام سختی‌هایی که در گودال داشت مشغول جمع‌آوری آشغال است و از این راه درآمد خوبی دارد اما اسمال آشغال‌هایش را آتش می‌زند و فریبا مدتی نزد نجیب می‌ماند و بعد از مدتی برای خودش غرفه‌ای از وسایل چوبی در کاروانسرا می‌زند.

در پایان داستان سیل تمام گودال را فرامی‌گیرد و فریبا برای نجات پدرش و یافتن چکمه فرخنده به سمت گودال می‌رود و همان‌جا غرق می‌شود. «باران آرام‌گرفته بود. اما رودهای وحشی توی سر فریبا هوهو می‌کردند. انگار پایان دنیا بود و فریبا تنها ساکن

سیاره‌ای آرام که تبدیل به توده‌ای گل می‌شد و فرومی‌رفت زیرآب و برمی‌گشت به همان شکل اولیه‌اش در چند میلیارد سال قبل.» (زنگی‌آبادی، ۱۴۰۱: ۱۹۵)

۱-۱. بیان مساله و سوالات پژوهش

رابرت ویلیام ریبر^۱، از جمله نظریه‌پردازانی است که درباره اختلالات ارتباطی، پیشانی اجتماعی و انسآنها بی‌خانمان مقالات متعددی نوشت. او به عنوان یک روانشناس برجسته، با نظریه خود در مورد پیشانی اجتماعی، سهم قابل توجهی در زمینه روانشناسی اجتماعی داشته است. کار او تا حد زیادی بر درک ما از نحوه واکنش افراد به فشارها و چالش‌های اجتماعی تأثیر گذاشته است. وی در دانشگاه لندن با پایان‌نامه‌ای در مورد رابطه زبان و آسیب‌شناسی روانی دانش‌آموخته شد. او در نظریه خود در مورد پیشانی اجتماعی، خشونت و بخش‌های تاریک جامعه سخن می‌گوید و اضطراب و پیشانی اجتماعی را به تعارضات ارزشی درونی انسان مرتبط می‌داند که دستخوش تغییرات سریع در ساختار اجتماعی اساسی جامعه می‌شوند. در واقع این نظریه بیان می‌کند پیشانی اجتماعی زمانی رخ می‌دهد که افراد با فشارهای اجتماعی طاقت فرسایی مواجه می‌شوند که با ارزش‌ها و باورهای شخصی آنها در تضاد است. این ناهماهنگی شناختی می‌تواند منجر به احساس اضطراب، افسردگی و حتی رفتارهای ناسازگار شود. از نظر ریبر عوامل ایجاد پیشانی اجتماعی یک الگوی آشکار دارد که به ترتیب عبارت هستند از:

سازمان و فرهنگ‌های عینی و ذهنی در چهار سطح اساسی جامعه، از سطح بین‌المللی گرفته تا سطح دولت یا ملت، جامعه، خانواده و فرد. (Reiber, ۱۹۹۷: ۱۵-۱۶) از نظر وی هنگامی که یک فرد یا یک گروه، به‌عنوان واکنشی به فشار اجتماعی ناشی از پیشانی اجتماعی، یاد بگیرد که با موقعیت‌های اجتماعی به شیوه‌ای نامطلوب کنار بیاید، شرایط به‌گونه‌ای صورت می‌گیرد که در نهایت به فرد آسیب رسانده و شاید برای همیشه وی را نابود کند. این فرد یا گروه در یک فرآیند اجتماعی دچار روان‌پریشی زندگی روزمره می‌شود. رمان خون خرگوش از جمله رمان‌های اجتماعی است که قهرمان اصلی داستان دچار اختلال لکنت زبان است که یکی از نشانه‌های اختلال پیشانی اجتماعی به شمار می‌رود. این پیشانی اجتماعی ممکن است در قالب نشانه‌های جسمی نیز ظاهر شود.

^۱ Robert W. Rieber

«پیشانی اجتماعی در اصل چیزی نیست جز ناراحتی ناشی از شرایط نامطلوب.»
(Smail, ۲۰۰۵: ۴۴)

قهرمانان داستان افراد حاشیه‌نشینی هستند که هر یک به نوبه خود از سطح جامعه، دوستان، خانواده مطرود گشته و روی به بزهکاری اجتماعی آورده‌اند. از آنجا که نظریه ریبِر که بر اساس اضطرابات اجتماعی جامعه مدرن مدون گشته، لذا نزد پژوهنده این رمان مورد مناسبی برای تحلیل شخصیتی قهرمانان داستان با رویکرد نظریه پیشانی اجتماعی بود.

کدام عوامل در طول داستان بیشترین تأثیر را بر شخصیت اصلی داستان گذاشته که به پیشانی اجتماعی دچار گشته است؟ این پیشانی طبق نظریه ریبِر با چه مؤلفه‌هایی برای مخاطب آشکار می‌شود؟ فرضیه پژوهنده بر این است که بیشترین عامل تأثیرگذار در تبدیل شخصیت عادی به یک شخصیت دچار پیشانی، ابتدا فقر خانوادگی و تمایلات اطرافیان فرد به بزهکاری، اعتیاد اطرافیان فرد و حوادث ناگهانی مانند قتل و خشونت بیش از اندازه است.

۲-۱. ضرورت، اهمیت و هدف پژوهش

نظریه رابرت ریبِر درباره پیشانی اجتماعی است و بر روان‌پریشی زندگی روزمره استوار است؛ نظریه‌ای که پیشانی را پیامد فشارهای اجتماعی اعم از گسیختگی شخصیت اجتماعی، خشونت، فروپاشی پیوندهای حمایتی و جز آن می‌داند. با بررسی رمان خون خرگوش که نشان‌دهنده خشونت مداوم، اضطرابی دائمی و فقدان امنیت و تنهایی عمیق است؛ پیشانی اجتماعی مورد نظر رابرت ریبِر به خوبی قابل درک است. این بررسی به شناخت بهتر نشانه‌های پیشانی اجتماعی کمک می‌کند و آن را محصول ساختارهای آسیب‌زای اقتصادی، خانوادگی و اجتماعی بازنمایی می‌داند؛ ساختارهایی که ممکن است افراد درگیر را به سوی مرگ، بی‌پناهی و نابودی بکشاند.

با توجه به تحلیل روان‌شناختی شخصیت‌های محوری داستان، این مقاله بر اساس رویکردهای نظریه روان‌شناسانه و گردآوری اطلاعات نیز از طریق مطالعه کتابخانه‌ای و مشاهده اسنادی است که از طریق بررسی متون و محتوای مطالب و منابع اصلی صورت گرفته است.

۳-۱. پیشینه پژوهش

از اولین پژوهش‌ها در جهان در باب اضطراب و تشویش اجتماعی، پژوهشی در مورد اضطراب اجتماعی در سال ۱۹۸۵ توسط مایکل لیبوویتز^۱ (روان‌پزشک) و ریچارد هایمبرگ^۲ (روانشناس بالینی) بود. پیش از این، به دلیل عدم مطالعه در مورد این موضوع، این وضعیت به‌عنوان یک «اختلال اضطراب نادیده گرفته شده» تصور می‌شد؛ اما در ایران نیز این مسأله اجتماعی به دلیل رشد بی‌حدومرز در میان جوانان و نوجوانان به‌صورت گسترده مورد تحلیل و بررسی قرار گرفت.

در باب ارتباط تحلیل روان‌شناختی یک رویکرد اجتماعی با ادبیات داستانی نیز مقالاتی نوشته شده است. از جمله این مقالات می‌توان به مرادی (۱۴۰۲) مقاله «بررسی خاستگاه‌های اضطراب اجتماعی در شخصیت‌های نوجوان رمان طعم سیب زرد بر اساس نظریه داغ ننگ» اشاره کرد. نویسنده در این مقاله به موضوع تأثیر داغ‌های ننگ شخصیتی و قومیتی بر روان شخصیت‌ها پرداخته است و به این نتیجه رسیده است که تأثیر داغ ننگ بر ایجاد اضطراب در شخصیت‌های اصلی این رمان یعنی «سینا» و «نثار» است که اولی به دلیل نقص‌های شخصیتی و دومی بر اثر ملیت افغانی‌اش دچار داغ‌خوردگی‌اند. مسأله‌ای که باعث بروز بحرآنهای جدی و انزوای آنان شده است، اما در حوزه بررسی رمان‌های اجتماعی که به مسائل اخلاقی پرداخته‌اند؛ همچنین می‌توان به محمدرضا عابدی (۱۳۹۵) اشاره کرد که در مقاله «غلبه تیپ مذهبی مزور از فهم ناروا از دین در رمان اجتماعی» مطالعه آثار داستان‌نویسان بزرگ نیمه نخست سده حاضر و تیپ‌های مذهبی شاخص را انتخاب کرده و در قالب چهار تیپ روحانی، مذهبی غیرروحانی، زنان مذهبی و تیپ‌های غیرمذهبی متظاهر به مذهب، به‌صورت تحلیلی بررسی کرده و در پایان نتیجه گرفته است که نگاه منفی به تیپ‌های مذهبی و تعمیم صفات تیپ مذهبی ریاکار گناه‌آلود به دیگر طیف‌های مذهبی، تقریباً در همه داستان‌های این دوره، با اندکی تفاوت در شدت و ضعف، یک امر شایع است، اما از مقالات دیگری که در باب اضطراب اجتماعی نوشته شده، می‌توان مقاله «جلوه‌های ترس و اضطراب در رمان «زمین سوخته» نوشته آقاخان بیژنی (۱۳۹۶) را نام برد که نویسنده در آن جلوه‌های ترس، اضطراب و مکانیسم‌های دفاعی در رمان «زمین سوخته» را بررسی کرده است.

پژوهش دیگری بانام «تحلیل جامعه‌شناختی رمان بیوتن با محوریت اضطراب» نوشته کرم زاده (۱۳۹۸) وجود دارد که نویسنده در آن به فضای جامعه ایرانی پرداخته و

^۱ Michael Liebowitz

^۲ Richard Heimberg

مؤلفه‌های اضطراب را شناسایی کرده است. همچنین «نقد جایگاه اجتماعی و فرهنگی زن در رمان کلیدر» نوشته فاطمی و همکاران (۱۴۰۱) به نقد جایگاه زنان در رمان کلیدر و بیان کاستی‌ها و عدم توجه به آموزه‌های منتقدانی چون گلدمن و بارت، موقعیت الهام بخشی این رمان را پرداخته‌اند. با توجه به پیشینه ذکر شده، نکته قابل تأمل در مقاله پژوهنده بررسی روان‌شناختی شخصیت‌ها بر اساس الگوی روان‌شناسانه ریبر است که تاکنون هیچ مقاله‌ای با این رویکرد نوشته نشده است.

۲. پریشانی اجتماعی در رمان خون خرگوش

۲-۱. مبانی نظری

پریشانی اجتماعی اختلالی است که می‌تواند ناشی از شرایط زندگی، مسائل تربیتی، مهاجرت، خانواده و اجتماع و ... در جهان به وجود آید.

پریشانی اجتماعی حالت ذهنی ناخوشایندی است که دو شکل عمده دارد. اولی: افسردگی که عبارت است از احساس غمگینی، تضعیف روحیه، تنهایی، ناامیدی یا بی‌ارزشی، آرزوی مرگ داشتن، اختلال در خواب، گریه کردن، احساس اینکه همه چیز، یک تلاش بیهوده در زندگی است و دومی اضطراب که عبارت است از تنش، بی‌قراری، نگرانی، تحریک پذیری و ترس. افسردگی و اضطراب هر کدام به دو شکل خلق‌وخو و بی‌حالی در رفتار فرد جلوه می‌کنند. خلق‌وخو به احساساتی مانند غم و اندوه افسردگی یا نگرانی از اضطراب اشاره دارد.

بدحالی به حالات بدنی، مانند بی‌حالی و حواس‌پرتی افسردگی یا بی‌قراری و بیماری‌های دیگر مانند سردرد، معده درد یا سرگیجه ناشی از اضطراب. (Mirowsky, ۲۰۰۵:۲۳) این ویژگی‌ها را می‌توان به عنوان شاخصه‌های ظاهری این نوع اختلال در نظر گرفت.

برای اولین بار این مدل پریشانی اجتماعی کلارک و ولز، یک فرمول رفتاری شناختی از اضطراب اجتماعی را ارائه می‌دهد. این مدل توضیح می‌دهد که چگونه این الگو تلاش می‌کند تا متوجه شود که چرا اضطراب اجتماعی علی‌رغم مواجهه منظم با موقعیت‌های اجتماعی ترسناک همچنان ادامه دارد. این مدل پیشنهاد می‌کند که ورود به یک موقعیت ترسناک مجموعه‌ای از باورها و فرضیات را فعال می‌کند که توسط تجربیات قبلی فرد شکل گرفته‌اند. این باورها و مفروضات هم به فرد مربوط می‌شود و هم اینکه فکر می‌کند چگونه باید در موقعیت‌های اجتماعی رفتار کند. داشتن این مفروضات، افراد مضطرب اجتماعی را مستعد ارزیابی موقعیت‌های اجتماعی خاص به‌عنوان خطرناک می‌کند و

پیش‌بینی می‌کند که استانداردهای عملکرد خود را برآورده نخواهند کرد. (Clarck, ۱۹۹۷: ۲۷-۲۸) «اضطراب حالت ناخوشایندی است که سبب ایجاد تنش و ناراحتی در وجود فرد شده و ترسی از احتمال وقوع حوادث را در او ایجاد می‌کند.» (شولتز، ۱۳۹۱: ۶۲)

رابرت ریبر در مقدمه کتاب خود با تأکید بر کاستی‌های نهادهای اجتماعی در کنترل جامعه معتقد است در شرایط اجتماعی کنونی، حوادثی اتفاق می‌افتد که نهادهای اجتماعی که باید نظم اجتماعی را تنظیم و تثبیت کنند، به‌طور غیرمسئولانه زیر پرچم آزادی، مقررات زدایی و متلاشی می‌شوند. وی در ادامه الگوی ترسیمی خود را از عوامل ایجاد پیشانی اجتماعی تقسیم‌بندی می‌کند. ریبر با مطالعه گروه‌های اجتماعی آمریکایی بستر اجتماعی جامعه را به چند دسته تقسیم می‌کند و مسأله شناخت اختلالات اجتماعی انسان را امری کاملاً لازم و حیاتی می‌داند.

باید گفت نوعی علم‌گرایی در جهان حاضر وجود دارد که انسان را از مسئولیت تأثیرات انسانی بر اتفاقات روی کره زمین بازمی‌دارد. این دیدگاه که به نام علم، نقش انسان را به‌عنوان عامل در آنچه اتفاق می‌افتد کم‌رنگ می‌کند و اغلب در پارادایمی بیان می‌شود که رفتار انسان را به‌عنوان «متغیر وابسته» در نظر می‌گیرد، درحالی‌که هر چیزی که به انسان ضربه می‌زند، باید به‌عنوان یک «متغیر مستقل در نظر گرفته شود. (Reiber, ۱۹۹۷: ۱۲-۱۳)

پیشانی اجتماعی در بالاترین سطوح جامعه به‌عنوان یک واکنش اجتماعی شدید و احتمالاً خودویرانگر شکوفا می‌شود. مهم‌ترین علامت آن، روان‌پریشی زندگی روزمره، در سبک زندگی کنونی ماست.

۲-۱-۱. عوامل مؤثر در ایجاد روان‌پریشی اجتماعی

الف. منطبق رقابتی میان گروه‌های انسانی به‌نوعی روان‌پریشی و خشونت در فردگرایی انسانی منجر می‌شود که تا زمانی که علیه سایر گروه‌های مرجع باشد، قابل قبول است. یعنی رقابت ضمنی بین گروهی، استفاده از شیوه‌های «خشن» در تعقیب اهداف فردی که بسیار مخرب و آسیب‌دهنده است.

ب. تأثیر عوامل زیستی در کلان‌شهرها و حاشیه‌نشینی، سیر تکاملی از حاشیه‌نشینی به روان‌پریشی، این امر ناشی از عدم تعارض درونی فرد در مورد نقض هنجارها و پیوندهای اجتماعی، مکانیسم‌های جدایی، تعقیب قدرت ضداجتماعی، و هیجان جویی بیمارگونه است. در واقع ارتقای درک انتقادی از ویژگی‌های پیشانی اجتماعی در مسیری است که رابطه روان‌پریشی با فشارهای اجتماعی بزرگ‌تر را بررسی می‌کند. (همان: ۲۳-۲۴)

پ. یک فرد ممکن است خشم خود را آشکارا از طریق انزوا یا پنهانی از طریق دیگران ابراز کند. خصومت ظاهری و پنهان هر دو با خود بیگانگی مطابقت دارد، اصطلاح «فرهنگ» به کیفیت یکپارچه ثابت ذاتی در رفتار افراد در یک گروه خاص اشاره دارد که ویژگی‌های آن تقریباً در هر حوزه فعالیت و روابط بین فردی منعکس یا بیان می‌شود. در واقع خصلت اجتماعی یک گروه، عنصری است که اعضای جامعه را بر اساس مقتضیات فرهنگی شکل می‌دهد. یک جامعه، انرژی، انگیزه، ایده‌ها و آرمانهای مشترک دارد و بر اساس واقعیت‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ساختار یافته است. وقتی شرایط بیرونی با چنان سرعتی تغییر می‌کند که دیگر با خصلت اجتماعی سنتی سازگار نیست، یعنی وقتی دیگر رفتار ثابتی در یک گروه خاص وجود ندارد، ازهم‌گسیختگی شخصیت اجتماعی رخ می‌دهد. (Ibid: ۷۹)

ریبر^۱ در بخش‌های بعدی نظریه خود به مسائل اختلال شخصیت ضداجتماعی می‌پردازد که خلاصه معیارهای تشخیصی اختلال شخصیت ضداجتماعی به شرح زیر است:

الف. عدم انطباق با هنجارهای اجتماعی با توجه به رفتارهای قانونی که برای هر فرد اعمال می‌شود.

ب. ترس و اضطراب از تنهایی، شلوغی، رهاسدگی، خشونت و اطرافیان.

پ. ناتوانی در برنامه‌ریزی برای آینده.

ت. تحریک‌پذیری و پرخاشگری که با دعواها یا حملات مکرر فیزیکی نشان داده می‌شود.

ث. بی‌توجهی بی‌پروا به ایمنی خود یا دیگران (همان: ۴۴-۴۷)

۲-۱-۲. تعبیر غلط از مفاهیم اخلاقی

امروزه ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که بی‌وقفه تلاش می‌کند تا اخلاق را نقد کند، اما روح این عصر اخلاق درست را تشویق نمی‌کند. چنین وضعیتی ناگزیر منجر به کدهای اخلاقی سطحی می‌شود که ارزش‌های متضاد را به افراد دیکته می‌کنند. نگرش‌های روزگار ما حاصل شخصیتی اجتماعی است که به تعبیری، خود را بیش‌ازحد گسترش داده است، به‌گونه‌ای که همه‌چیز ممکن شده و قواعد بازی مدام در حال تغییر است. اخلاق به‌عنوان چیزی تلقی می‌شود که ما می‌توانیم برای سود شخصی خودمان سرمایه‌گذاری کنیم، نه برای سود جامعه و مردم جامعه (همان: ۱۶۱)

^۱ Reiber

۲-۱-۳. نقش رؤیاهای در انعکاس مسائل اجتماعی در ذهن فرد

بینش شهودی و ذهنی انسان در مورد خود و محیط ملموس و ملموس با بینش عینی و منطقی انسان در مورد به اصطلاح حقیقت تفاوت زیادی دارد. اسطوره‌ها و رؤیاهای ایده‌ها را با استفاده از تصاویر به نمایش می‌گذارند نه از طریق گفتمان منطقی زبانی و به‌ناچار انتزاعی. آنها شبیه استعاره‌های شاعرانه هستند، اما پیچیده‌تر از استعاره‌هایی که ایده‌ها را با استفاده از عبارات توصیفی معرفی می‌کنند. رؤیاهای نشانه‌های آشفتگی فرد هستند، همان‌طور که اسطوره‌های باستانی تصاویری بودند که بر اساس ضرورت یا فوریت درگیری تعیین می‌شدند. عمل رؤیا به‌عنوان نوعی فرآیند نمادین عمل می‌کند و نه تنها رشد فکری و عاطفی، بلکه تخیل و وضعیت سلامت جسمی و روانی فرد را نیز آشکار می‌کند. رؤیاهای اغلب می‌توانند فرآیندهای آزمایشی کاملاً جدی در ذهن باشند. رویای بیننده سعی می‌کند با اجازه دادن به تخیل خود آزادانه یک بازی را بسازد. در واقع رؤیاهای اجتماعی به‌عنوان یک‌زبان غیر گفتمانی عمل می‌کنند که در آن جامعه با خودش ارتباط برقرار می‌کند، همان‌طور که رؤیاهای فرد یک‌زبان غیرگفتمانی است که در آن فرد با خودش ارتباط برقرار می‌کند. رؤیاهای اجتماعی هم ماهیت مشکلات اجتماعی و هم‌درجه جدی بودن آنها را بیان می‌کنند. (همان: ۲۰۲-۲۰۴)

۲-۲. یافته‌ها

پیشانی اجتماعی اختلالی است که با نشانه‌هایی مانند بی‌قراری، تحریک‌پذیری و تنش و انقباض عضلانی و خواب آشفته همراه است. «اضطراب احساس ناخوشی، نگرانی یا تنش است که در پاسخ به شرایط تهدیدکننده یا فشارزا ارائه می‌شود که منبع آن قابل‌شناسایی نبوده و با تغییرات جسمانی مانند تپش قلب، سردرد و تنگی نفس همراه است.» (Saggar, ۲۰۲۰: ۲۱۵) داستان خون خرگوش روایتی از افرادی است که در محیطی قرار دارند که در شرایطی که برایشان ایجاد شده هر لحظه از زندگی خود را در اضطراب و درگیری و کشمکش می‌گذرانند.

۲-۲-۱. تأثیر عوامل زیستی و حاشیه‌نشینی در شکل‌گیری اختلال پیشانی اجتماعی

مهم‌ترین عنصری که در داستان خون خرگوش علاوه بر حضور شخصیت‌ها دیده می‌شود، فضای تاریک و فقیرانه داستان است که از ابتدای کودکی فریبا تا نوجوانی و جوانی‌اش وجود دارد. فریبا در محیطی روستایی، کوچک و در خانواده‌ای با تمکن ناچیز مالی به دنیا

آمده و در همان محیط همراه خواهرش رشد کرده، پدری که از کشاورزی کسب درآمد می‌کند و درآمد ناچیزی دارد که کفاف یک خانواده چهارنفره را نمی‌دهد. اولین نشانه‌های یک محیط ناسالم از همان بدو کودکی در ذهن کودک نهادینه می‌شود. زیرا در اطراف خود چیزی غیر از تنش، گرسنگی، فاصله طبقاتی نمی‌بیند. فریبا در چنین شرایطی و تجربه آسیب‌های فقر، بیکاری پدر و نابرابری اجتماعی و مهم‌تر از همه فروپاشی سرمایه زندگی و از دست دادن خانه‌اش دچار حالتی از ترس و هیجان می‌شود که او را از انجام هر فعالیتی بازمی‌دارد. وقتی فردی مهم‌ترین پناه زندگی خود، خانه و شغلش را از دست می‌دهد، برای بقای خود دست به هر کاری می‌زند. در داستان خون خرگوش نویسنده در همان ابتدای داستان از مشکلات زندگی در روستا می‌گوید. «خشک‌سالی مثل آتش از باغی به باغی دیگر سرایت کرده بود. از درختان اسکلت‌های یک پایی بر جامانده بود و با دست‌های پرپیچ‌وخم بی‌شمار و به آسمان کلاغ‌ها از شاخه‌ای به شاخه می‌پریدند.» (زنگی‌آبادی، ۱۴۰۱: ۴) «حاشیه‌نشینی رفتار مضطرب‌گونه انسان را که ناشی از عدم تعارض درونی فرد در مورد نقض هنجارها و پیوندهای اجتماعی، مکانیسم‌های جدایی، تعقیب قدرت ضداجتماعی و هیجان‌جویی بیمارگونه است، تقویت می‌کند.» (Reiber, ۱۹۹۷: ۲۹-۳۷)

وقتی پدر فریبا زمین کشاورزی و شغل ثابت و متعارف خود را از دست می‌دهد، فشار اقتصادی بر رفتار نابهنجار وی تأثیر گذاشته و در برابر دیگران حالت دفاعی و تحکم‌آمیز را شکل می‌دهد. «در بین همه موجودات، انسانها سازگارترین و درعین حال آسیب‌پذیرترین افراد در برابر اختلالات در محیط و رشد خود هستند. هر دو ویژگی، سازگاری و آسیب‌پذیری، به دلیل عدم وجود تنظیم‌کننده‌های داخلی یا همان غرایز انسانی است. (Ibid: ۴۵) غرایز خشونت‌بیش‌ازحد که در وجود انسان نهفته است می‌تواند در محیطی غیرمعمول و تحرک‌کننده فعال شده و منجر به عمل بزه یا خشونت به دیگران شود. پدر فریبا دچار اعتیاد مزمن است و همین اعتیاد عامل دیگری است که می‌تواند او را از تعقل بازدارد و حتی در قبال ساده‌ترین مسئولیت خود در قبال خانواده‌اش پرخاش و اعتراض را به‌جای مهربانی و مسالمت برگزیند.

«توله‌سگ حرامزاده، من از پس درس‌ومشق شما بر نمی‌آم. کیف و کتاب و قلم و دفتر و لباس و کفش و هزارتا کوفت دیگه. امروز از مدرسه واگرفتمت، می‌فهمی یه من آرد چندتا پتیره. هشت کلاس در س خوندی بسه دیگه.» (زنگی‌آبادی، ۱۴۰۱: ۶) حاشیه‌نشینی و فروپاشی پیوندهای اجتماعی می‌تواند فرد را به سوی رفتارهای پرخاشگرانه، ضدهنجاری و ازهم‌گسیختگی شخصیت اجتماعی سوق دهد. پدر فریبا، پس از از دست دادن زمین و جایگاه اقتصادی خود، دچار نوعی فروپاشی هویتی می‌شود و ناتوانی‌اش در ایفای نقش

نان‌آور خانواده را در قالب خشونت کلامی، تحقیر فرزند و اعتیاد بروز می‌دهد. سخن او به فریبا - «توله‌سگ حرامزاده، من از پس درس‌ومشق شما بر نمی‌آم...» نشان می‌دهد که فقر چگونه به خشونت زبانی و حذف امکانه‌های رشد اجتماعی کودک تبدیل می‌شود. از سوی دیگر، فریبا در محیطی رشد می‌کند که در آن گرسنگی، ناامنی، فاصله طبقاتی و فقدان حمایت عاطفی، زمینه‌ساز اضطراب و افسردگی‌اند. مطابق تعریف میروسکی و راس، پیشانی اجتماعی با نشانه‌هایی چون غم، ناامیدی، تنش، بی‌قراری و احساس بی‌ارزشی همراه است؛ نشانه‌هایی که در وضعیت فریبا از طریق ترس از آینده، قطع تحصیل و تجربه بی‌پناهی نمود می‌یابد. بدین ترتیب، داستان نشان می‌دهد که پیشانی اجتماعی حاصل ضعف فردی نیست، بلکه پیامد ساختارهای معیوب اجتماعی، اقتصادی و خانوادگی است.

۲-۲-۲. تحریک‌پذیری و پرخاشگری پدر

تأثیر رفتارهای هنجارشکنی که به صورت موروثی و منطبق با عوامل اجتماعی شکل گرفته است، نشان‌دهنده‌ی گرایش اجتماعی هر فردی است که از طریق گرایش خود در تقابل با رفتار دیگران قرار می‌گیرد. «نیروهایی که ما تصور می‌کنیم در پشت تنش‌های ناشی از نیازهای انسان وجود دارند، گرایش نامیده می‌شوند. آنها خواسته‌های جسمانی ذهن را نشان می‌دهند. اگر چه آنها علت نهایی همه‌ی فعالیت‌ها هستند، اما ماهیتی محافظه‌کارانه دارند.» (Freud, ۱۹۸۹:۹) خشم مکانیسم دفاعی مربوط به تروما است و زمانی برانگیخته می‌شود که فرد تحت تأثیر تجربه خود قرار می‌گیرد و نمی‌تواند یکپارچه شود. این رفتار برای روابط مخرب است، انسان را از خود و دیگران دور می‌کند و تنها یک تجربه مخرب است. به‌طور ساده باید گفت خشم مشکل پردازش تجربه در رویارویی با شرایط اجتماعی است. (Hall, ۲۰۰۸:۲۹) ریبر در نظریه خود با استعانت از تأثیر غریزه در رفتار اجتماعی پرخاشگری والدین و انتقال پرخاشگری به فرزندان را نیز یکی از عوامل ایجاد پیشانی اجتماع می‌داند. «افزایش مشغله ذهنی، حفظ روابط هماهنگ با اطرافیان، علاوه بر این، پیچیدگی اجتماعی می‌تواند با تغییرات در شکل‌گیری شخصیت اصلی کنترل پرخاشگری را پیچیده کند.» (Reiber, ۱۹۹۷:۴۷) پرخاشگری پدر فریبا در مقابل فریبا که پرخاش متقابل در برابر او ندارد، تبدیل به ابزاری می‌شود تا فریبا در مقابل پدر مرعوب شده و نتواند از خود عکس‌العملی مبنی بر دفاع از خود نشان دهد.

در بخشی از کتاب که فریبا از پدر خود به شدت کتک می‌خورد، هیچ دفاعی از خود نمی‌کند و حتی زمانی که دوستش اسمال می‌خواهد از وی در مقابل پدر دفاع کند مانع وی می‌شود. «اسمال مشت محکمی کوبید توی صورت اسد. اسد عقب‌عقب رفت و خورد

به دیواره غار و افتاد روی زمین. آشغال مافنگی غلط می‌کنی می‌زنی. دوباره با لگد زد به پاهای اسد. فریبا آمد ایستاد بین اسمال و پدرش. چوب را برداشت زد به قلم پای اسمال. گ گ گ م ش ش شو» (زنگی‌آبادی، ۱۴۰۱: ۹۸) از منظر ریبر، در شرایط فقر، حاشیه‌نشینی و ازهم‌گسیختگی پیوندهای اجتماعی، فرد ممکن است به جای مقاومت در برابر منبع خشونت با آن همانندسازی کند و حتی از ساختار سرکوبگر دفاع کند. بنابراین، دفاع فریبا از پدر خشونت‌گر در برابر اسمال، نشانه فروپاشی داوری عاطفی و اجتماعی اوست؛ وضعیتی که در آن قربانی، به دلیل ترس، وابستگی و بی‌پناهی، امکان تشخیص مرز میان حمایت و خشونت را از دست می‌دهد. این صحنه نشان‌دهنده درونی‌شدن پریشانی اجتماعی در شخصیت فریباست. زندگی در محیطی آکنده از فقر، اعتیاد، خشونت و حاشیه‌نشینی، داوری اخلاقی و عاطفی فرد را مختل می‌کند و موجب می‌شود قربانی به جای مقاومت در برابر منبع خشونت، از آن دفاع کند. بنابراین، ایستادن فریبا میان اسمال و پدر و ضربه‌زدن او به اسمال، نشانه فروپاشی مرز میان حمایت و سرکوب و بازتاب ازهم‌گسیختگی شخصیت اجتماعی در جهان داستان است.

۲-۲-۳. بی‌تفاوتی پدر و اطرافیان از آسیب رساندن به دیگران

اعتیاد پدر فریبا به مثابه عنصری مخرب است که ذهن و تعقل وی را دچار بی‌تفاوتی نسبت به اطراف کرده و فقط به تهیه مواد و رفع خماری خود می‌اندیشد. زمانی که فردی دچار اعتیاد می‌شود، حس خودخواهی و بی‌انگیزگی نسبت به چیزهای دیگر در انسان تقویت می‌گردد. اسد پدر فریبا با از دست دادن زمین‌های کشاورزی، به سوختن چوب روی آورده و زغال می‌سوزاند. بعد از آنکه خانه خود را به خاطر اعتیاد از دست داد دیگر چیزی برای ازدست دادن نداشت، نداشتن تمکن مالی برای تهیه مواد و سرگردانی و بی‌پناهی دلایل دیگری شدند تا این بی‌تفاوتی نسبت به دیگران مخصوصاً دخترش تشدید شود. اما فریبا در برابر اعتیاد پدر مقاومت می‌کند و حس پریشانی وی از خشونت پدر و بی‌تفاوتی‌اش سبب شده تا فریبا از اعتیاد پدر بیزار شود؛ یعنی فریبا برخلاف دیگران خود را در تقابل با پدر معتاد قرار می‌دهد و از کمبودهای خود نردبانی برای پرواز می‌سازد تا به فرجام پدر دچار نشود. «اعتیاد والدین به سیگار یا مواد مخدر باعث می‌گردد تا فرزندان رفتار آسیب‌زای آنان را الگو قرار داده و معتاد شوند. از سوی دیگر تحمل فرزندان به خاطر زندگی در خانه‌ای که آلوده به مواد مخدر است و اغلب اعضای خانواده نشسته و بیکار هستند، کاهش یافته و به اعتیاد کشیده می‌شوند.» (خادمیان و قناعتیان، ۱۳۸۷: ۸۶)

در ابتدای داستان پدر فریبا قصد فروش فریبا را دارد؛ فروختن فرزند برای پدری که دغدغه‌ای جز تهیه مواد ندارد، امری عادی است.

صغراچه نگاهی به اسد کرد و چشمکی زد، ولی چشم‌های اسد همان لحظه روی هم افتاد و رفت توی چرت. سینی چای آن وسط بود. زن گفت بله درسته معلومه دختر زرنگیه. ولی همیشه که پیش‌پیش پول داد. کارش ببینیم. بعد هر ماه حقوقش می‌دیم. نمی‌خوای بدیم به خودش، می‌زنیم به کارت خودت. صغراچه گفت یه کاری کنین معامله سر بگیره یه جوری هم خدا راضی باشه هم بنده خدا. اسد گفت: من حرف بدی می‌زنم پول یه سال یا دوسالش رو بدین. دختر دسته‌گلم رو می‌برین شهر غریب. چه می‌دونم چه بلایی سرش می‌یاد؟ (زنگی‌آبادی ۱۴۰۱: ۹). از نگاه ریبر، این صحنه نشانه‌ی ازهم‌گسیختگی شخصیت اجتماعی اسد است؛ فقر، اعتیاد و حاشیه‌نشینی او را به جایی رسانده که رابطه‌ی پدر-فرزند را در قالب «پول»، «حقوق»، «کارت» و «معامله» می‌فهمد. اسد با عبارت‌هایی مثل «دختر دسته‌گلم» ظاهراً نگران فریباست، اما در واقع نگرانی اخلاقی او به مطالبه‌ی پول پیشاپیش تبدیل شده و همین امر نشان‌دهنده‌ی تعبیر غلط از مفاهیم اخلاقی نزد ریبر است. بنابراین، فریبا در این صحنه از سوژه‌ای انسانی به ابژه‌ای اقتصادی فروکاسته می‌شود و داستان نشان می‌دهد چگونه پریشانی اجتماعی، عاطفه‌ی خانوادگی را به مناسبات سود، معامله و بهره‌کشی بدل می‌کند.

فریبا از پدرش بیزار بود و هرگز حاضر نبود دیگران او را در کنار پدر و هم‌ردیف او بدانند. «هر وقت پدر خانه نبود، فرخنده و مادرش خوشحال‌تر بودند. انگار از بند رها می‌شدند. عصمت پشت سر اسد داد می‌زد. الهی بری ورنگردی! الهی نعشت واسم بیارن. خبر مرگت بیارن الهی» (همان، ۱۰۰) بی‌مسئولیتی والد در برابر وظایفش در قبال فرزند می‌تواند یکی از علل ایجاد اختلال فرزندان در دوران نوجوانی گردد. «مسئولیت همان معنایی است که در آن افرادی که از پریشانی عاطفی رنج می‌برند معمولاً بیشتر درک می‌کنند و در بیشتر موارد آنها در پیش‌بینی خود اشتباه نمی‌کنند که جامعه نیز آن را در رابطه با «اختلال روانی» این‌گونه درک می‌کند.» (Smail, ۲۰۰۵: ۱۴۶) این بدین معناست که مسئولیت معمولاً به‌عنوان یک نوع قوه‌ی اخلاقی قابل‌ستایش در درون خانواده و جامعه تلقی می‌شود که در دسترس همه‌ی کسانی است که به نحوی از جامعه آسیب نبینند.

فریبا خود را در قبال پدر مسئول نمی‌داند، اما به خاطر ترس و اضطرابی که از گذشته و اطرافیان و محل سکونت خود دارد، خویشتن را ملزم به حمایت از پدر می‌بیند تا در سایه او از برخی خطرات در امان باشد و به خاطر همین احساس خود را گناهکار می‌داند.

«چاره‌ای ندارم فرخنده! تو از من ناراحت می‌شوی وقتی یه کم بابا رو دوست دارم؟ وقتی دلم می‌خواهد زود برگردد؟ مادر ناراحت می‌شود؟ ننه تو ناراحت می‌شوی؟ من تنها هستم، فرخنده نباید از من ناراحت باشید.» (زنگی‌آبادی، ۱۴۰۱: ۱۰۶) ترس و تنهایی دو عامل مهم و آسیب دهنده برای یک فردی است که خود در محیط آسیب‌زا زندگی می‌کند.

۲-۲-۴. ترس از رهاشدگی در تشدید اختلال پریشانی اجتماعی

عنصر ترس عنصری است که مانند یک شمشیر دولبه عمل می‌کند. این عنصر هم عامل بقاست و هم عاملی برای ایجاد انواع فویبایهای اجتماعی در ذهن بشر. از نظر ریبر ترس از اجتماع برای کسانی که دچار تنش‌های اجتماعی از دوران کودکی شده‌اند امری بدیهی است که در دوران نوجوانی و جوانی تشدید می‌شود. «پیش‌ترها شهر را این‌گونه نمی‌دید، دوست داشت بیاید شهر. فرخنده بیشتر از فریبا ذوق داشت. اما حالا شهر هیولایی بود که او را می‌بلعید. از شلوغی شهر، از آدم‌ها از ماشین‌ها از ساختمان‌های بلند، از پل‌ها، از اتوبوس‌ها، از همه‌چیز می‌ترسید.» (همان: ۱۰۹) من هم از توی شهر می‌ترسم هم از دوروبر شهر، از بیابان‌های اطراف شهر. من از خلوتی پارک جنگلی هم می‌ترسم. اگر یکهو گم شوم، یکهو بابا را گم کنم یا بابا من را گم کند چه، چه کار کنم؟ ببین قیافه‌ام چه جور شده نمی‌توانم درست حرف بزنم. فکر می‌کنند دیوانه‌ام. (همان: ۱۱۱) در واقع ترس از رها شدن برای فریبا تبدیل به ترسی دائم گشته که برای رهایی از این ترس حاضر به ادامه زندگی با پدر معتاد خود است. اولین رهاشدگی در فریبا بعد از کشته شدن فرخنده بود و بعد مرگ مادرش که بازهم به دلیل فقر و بی‌توجهی پدرش این حادثه برایش رخ داد. او برای رهایی از این رهاشدگی به دنبال مفری است که دوباره برایش مأمونی گرم ایجاد کند تا بتواند به آرامشی ابدی دست یابد. برای همین همواره فرخنده را در ذهن خود زنده نگه‌داشته است «فرد رهاشده همواره میل به آمیختگی با موجودی مجرد دارد.» (Guex, 2018: 36) «فرخنده من به چه درد می‌خورم؟ یا می‌زند من را می‌کشد یا یه جایی ولم می‌کند. می‌رود ولم می‌کند به امان خدا. صبح ولم می‌کند می‌رود. می‌ترسم اگر دنبالم نیاید چی؟ چه کار کنم؟ بلد نیستم آشغال بفروشم.» (زنگی‌آبادی، ۱۴۰۱: ۱۱۲) در بیشتر مکالمه‌های فریبا با فرخنده ترس از رهاشدگی و تنهایی دیده می‌شود. فریبایی که این ترس را بارها تجربه کرده است. در واقع رهاشدگی و ترس از رهاشدن به صورت مجموعه‌ای از واکنش‌های هیجانی متنوع ظاهر می‌شود که شخصیت و رفتار سوژه را از سنین پایین مشخص می‌کند و هر زمان که شرایطی پیش می‌آید که

احساس سرخوردگی و رها شدن را برمی‌انگیزد، با خشونت خاصی خود را نشان می‌دهد. «هر رهاشدگی دو ویژگی دارد: اضطراب و پرخاشگری که یک بازگشت به تجربه اولیه رهاشدگی است که با خودی که فاقد هرگونه احساس ارزش است مشخص می‌شود.» (Guex, ۲۰۱۸: ۶۴) بنابراین، می‌توان گفت که شبیح رها شدن، اضطراب ایجاد می‌کند که به‌نوبه خود، پرخاشگری و فرد احساس بی‌ارزشی می‌کند که اساس و پایهٔ پیشانی اجتماعی به شمار می‌رود.

در بخشی دیگر از داستان که پدر فریبا او را به خلیل می‌فروشد و خلیل داستان فریبا را با طناب بسته باز هم فریبا از ترس‌هایش می‌گوید: «دیدنی فرخنده بابا آخرش منو فروخت؟ چند ماهی کتکم زد. هی آشغال جمع کردم. پول دادم برای مواد. فایده نداشت. آخرش من را فروخت. ولی نباید بترسم. هی ترس. هی ترس خاک بر سرم که غیر از ترس کار دیگری بلد نیستم.» (زنگی‌آبادی، ۱۴۰۱: ۱۲۳) فریبا در تلاش و تکاپوست که از تنگنای ترس‌رهایی یابد و در این راه نیز ارتباطش با فرخنده در تمام روایت داستان جریان دارد. «نگاه ترس‌گونه، ترکیبی از چیزهای خوشایند و ناخوشایند که منشاء همگی در خواسته‌ها و ترس‌های ناخودآگاه و ناخودآگاه است، همواره در کمین است، می‌جوشد و در اعماق یک ناخودآگاه واقعاً غیرقابل بازیابی بر خلاف ناخودآگاه تئوریک قابل بازیابی است. محتوای نهفته آن ممکن است گاهی در پوشش یک کابوس ظاهر شود.» (Mijuskovic, ۲۰۱۷: ۱۵۵)

بین بین! چشم‌هایش چه جوری توی تاریکی می‌درخشند. جن‌ها با پاهای گرد روی بام می‌دوند، هی گروپ‌گروپ صدا می‌آید، می‌شنوی؟ یکی با موی بلند سفید می‌آید پشت در اتاق نگاه می‌کند. موی سفیدش تا پشت پایش می‌رسد. چهره ندارد. چشم ندارد. صورتش یک صفحه سفید است، هیچی توی صورتش نیست. کاری به من نداشته باش تو مگر آل نیستی؟ باید بروی سراغ زن‌های حامله یا تازه بچه‌زا! من بچه‌ام کاری با من نداشته باش، زبانه نمی‌چرخد! دهنم باز نمی‌شود، می‌لرزم فرخنده سردم است، فریبا پتو را کشید هیچ‌کس پشت شیشه نبود! نشسته خواب رفت. (زنگی‌آبادی ۱۴۰۱: ۶۶) ترس به همراه خرافه در ذهن فریبا به مثابه یک نبرد بیهوده و بازنده در برابر حملهٔ پیشروی انزوا و تنهایی است. با وجود این، علیرغم قوی‌ترین و مصمم‌ترین نیت‌های او برای رهایی از این ترس و اجتناب از موج درونی مداوم احساسات ناخودآگاه، ترس از تنهایی او را بیشتر به اضطراب و پیشانی سوق می‌دهد.

یک عنصر واحد از رؤیای آشکار اغلب مخفف تعداد زیادی از افکار و رؤیاهای نهفته است که گویی کنایه‌ای ترکیبی از همه تجربیات بشر است. از ویژگی‌های رؤیا که کاملاً مستقل از کار قبلی نیست، سهولت جابه‌جایی شدت‌های روانی از عنصری به عنصر دیگر است، به طوری که اغلب اتفاق می‌افتد که عنصری که در رؤیا اهمیت چندانی نداشت، ناگهان به‌عنوان واضح‌ترین و مهم‌ترین ویژگی رؤیا ظاهر می‌شود و برعکس، عناصر اساسی رؤیا و افکار تنها با اشارات جزئی در واقعیت تعبیر می‌شوند. در طول داستان فریبا از طریق بازگشت به گذشته و گفت‌وگو با فرخنده به عناصری دست می‌یابد که در گذشته آرزوی آن را داشت و حال با نداشتن امنیت اجتماعی لازم و اختلال لکنت زبان این آرزو برایش دور از دسترس گشته است. «شاهراهی که به ناخودآگاه می‌رود، رؤیاست. رؤیا این امکان را در اختیار ما می‌گذارد که محدود نگاه‌های اجمالی خود را به هنگامی که گرم کار است بی‌افکنیم.» (ایگلتون، ۱۳۹۵: ۲۱۶) فریبا با فرخنده در جست‌وجوی رؤیایی دست‌نیافتنی است که از گذشته تاریک خود دور شده و همراه خواهرش در دنیایی دیگر زندگی کند. دنیایی دور از تمام تنش‌ها، خشونت‌ها، کشمکش‌های اجتماعی و درونی میان خود و هر چیزی که او را از خواسته‌هایش دور کند.

مجموعه پیچیده‌ای از نشانه‌ها و علائمی که به‌عنوان یک تصویر برای بیننده رؤیا ظاهر می‌شود، ساختار شخصیتی رؤیاپرداز را منعکس می‌کند. برای یک فرد معمولی، فرآیند رؤیا که از تجربه حسی آگاهانه و الگوهای ارتباطی جدا شده است، درک کامل پیامدهای خود رؤیا را غیرقابل دسترس می‌کند. همین امر در مورد فردی که دچار پریشانی اجتماعی شده به‌گونه‌ای است که هرگز نمی‌تواند به‌راحتی با معنای رؤیاهای اجتماعی خود ارتباط برقرار کند. (Raiber, ۱۹۹۷: ۱۵۳) رؤیای فرد دچار اختلال اضطراب، تصویر ساده‌ای است که برای آن فرد به‌مثابه یک شاهراه صعب و دشوار است که برای رسیدن به آن باید از این راه پرپیچ و خم عبور کند.

رؤیایا رویدادهای منظمی در زندگی یک فرد عادی هستند، هر چند ویژگی آنها ممکن است با تولیدات زندگی بیداری ما متفاوت باشد. همانطور که همه می‌دانند، رویاها ممکن است گیج‌کننده، نامفهوم یا به‌طور مثبت بی‌معنی باشند و آنچه می‌گویند ممکن است با تمام آنچه از واقعیت می‌دانیم در تضاد باشد، و انسان در آنها مانند افراد دیوانه رفتار کند، زیرا تا زمانی که رویا می‌بینیم، واقعیت عینی را به آن نسبت می‌دهیم (Freud, ۱۹۸۹: ۳۶) چاهی که در آن سقوط می‌کرد، اما تمامی نداشت. ته نداشت. ساعت‌ها در حال سقوط بود. منتظر بود برسد به ته چاه و به آبی زلال و خنک ته چاه. می‌خواست فرو برود توی آب. توی آب زلال. ته چاه روزنه‌ای به بیرون داشت و بازتاب نوری از روزنه

می‌آمد. توی تاریکی معلق بود و به سطح آب نمی‌رسید. فرو رفت توی مایعی غلیظ و کثیف، آب نبود. مایعی سرخ بود. افتاد توی دریایی از خون. چاه نبود دریایی از خون بود، خون غلیظ و سیاه (زنگی‌آبادی، ۱۳۷:۱۴۰۱) مفهوم سقوط و شناور شدن در میان خون رؤیایی وهم‌آلود و تاریک برای فریباست که او را به فرجامی نامعلوم هدایت می‌کند و از این بستر وهم‌آلود رهایی جز مرگ وجود ندارد.

۲-۲-۶. فضای رقابتی مخرب میان اطرافیان در حاشیه شهر و محل زندگی

فضای حاکم در یک محیط ناسالم فضایی است که هرکس برای بقای خود و غلبه یافتن بر رقبای قدرتمند خود از هیچ کاری ابا نکند. پری یکی از شخصیت‌های داستان است که برای رسیدن به اهداف خود حتی از فریبا که دوست خود می‌داند نیز می‌گذرد. فریبا زن معتادی است که آرزو دارد تا فریبا مثل دخترش کنارش زندگی کند، اما زمانی که متوجه می‌شود فریبا حاضر نیست در دزدی مواد همراهی‌اش کند مواد را می‌دزدد و فرار می‌کند «آنها به دنبال جلب تحسین و تمجید از شرکای جنایتکار خود هستند و با الفاظ تحقیرآمیز و تحقیرآمیز در مورد قربانیان خود صحبت می‌کنند. به‌طور خلاصه، آنها ویژگی‌های بارز شناسایی گروه خود و مبارزه با حریف مقابل را دارند.» (Reiber, ۱۹۹۷:۸۵)

پری برای رسیدن به آرزوهایش و همچنین غلبه بر حریف خود که همان اسد، پدر فریباست، به فریبا پشت می‌کند. «پری ایستاده بود توی سایه دودکش بازوی فریبا را گرفت. برو مواد وردار بیا باهم فرار کنیم. مواد را می‌بریم تهران و می‌فروشیم. وضعمون خوب می‌شه تو می‌شی دختر من می‌فرستمت مدرسه. زود باش تا بابای گوربه‌گور شده‌ات نیومده بدو فری باهم می‌ریم. بدو دخترم. بدو اکبر سبیل منتظره.» (زنگی‌آبادی، ۱۴۰۱:۹۲)

زنی که برای فریبا می‌توانست به‌عنوان یک همدم و دوست باشد، به دلیل همین فضای رقابتی و آسیب‌دهنده تبدیل به دشمنی می‌شود که فریبا را دوباره در معرض خشونت پدر قرار می‌دهد. «پری و فریبا رسیدند کنار تانکر. پری در را باز کرد و اول خودش سوار شد. بیا بالا فری! دست دراز کرد دست فریبا را بگیرد فریبا دستش را نداد. ن ن ن می‌آم. م م م م م ت ت رسم! دیونه شدی بابات می‌کشت.» (همان: ۹۳) ترس و اضطرابی که فریبا از خشونت پدر و ناامنی حاکم اضطراب فریبا را بیشتر کرده و لکننت او در این میان شدیدتر می‌شود. «در شرایط حاد فرد مضطرب می‌ترسد قربانی شود درحالی‌که نگران قربانی شدن دیگران نیز هستند.» (Reiber ۱۹۹۷:۱۳) فریبا برای اینکه پری قربانی خشونت پدر نشود دزدی پری را نزد پدر فاش نمی‌کند و به همین دلیل به طرز فجیعی از پدر کتک می‌خورد. فریبا در مونولوگی که با خواهر مرده خود، فرخنده،

دارد از ترس و اضطراب خود می‌گوید: «الان چه کار کنم؟ کجا برم؟ برگردم توی گودال، بابا سرم را می‌برد. چی بگویم؟ بگویم مواد را دادم پری برد؟ بگویم خودش دزدیده؟ می‌گوید از کجا جای مواد را بلد بوده؟ کجا بروم؟ برمی‌گردم توی گودال. برمی‌گردم پیش بابا بگذار من را هم بکشد. بیایم پیش خودت بدتر از اینکه نیست.» (زنگی‌آبادی، ۱۴۰۱: ۹۴) پرخاشگری پدر و خشونت بیش از اندازه با فریبا در این بخش از داستان به شکلی است که هر خواننده را متأثر می‌کند. گویی نویسنده عامدانه سعی دارد تأثیر اعتیاد، فقر و حاشیه‌نشینی در کلان‌شهرها را به عریان‌ترین شکل نشان دهد.

زد توی صورت فریبا. بازوهای او را گرفت و از زمین بلندش کرد. می‌کشمت. فریبا را کوبید به زمین؛ خواست لگد بزند به فریبا؛ خلیل او را گرفت. فریبا رفت ته غار؛ پدرش با تکه‌ای چوب آمد به ته غار. پدرش چوب را بلند می‌کرد و می‌زد روی تن فریبا. چوب خورد توی دهانش. نمی‌توانست فرار کند. فریبا خون تف کرد، زبانش را فشار داد به دندان نیشش؛ لق شده بود. (همان: ۹۸-۹۷)

پدر به‌عنوان یک گروه دیگر در رقابت با پری قرار دارد و فریبا در این بین قربانی رقابت خشونت‌آمیز گروه‌های تبهکار گودال شده است.

۳. نتیجه‌گیری

نظریهٔ ریبر در مورد پریشانی اجتماعی، آگاهی را در مورد تأثیر روانی فشارهای اجتماعی افزایش داده است. این افراد را تشویق می‌کند تا ارزش‌ها و باورهای خود را در چارچوب خواسته‌های اجتماعی تأمل کنند که منجر به احساس بیشتر خودآگاهی و انعطاف‌پذیری می‌شود. نظریهٔ ریبر در مورد پریشانی اجتماعی با برجسته کردن پیامدهای روانی فشارهای اجتماعی، کمک‌های ارزشمندی به حوزهٔ روان‌شناسی اجتماعی کرده است. با بررسی بافت تاریخی، شخصیت‌های کلیدی، تأثیر افراد تأثیرگذار، دیدگاه‌های مختلف و پیشرفت‌های بالقوه آینده مرتبط با این نظریه، به درک جامع‌تری از نحوهٔ عبور افراد از چالش‌های اجتماعی دست می‌یابیم؛ رمان «خون خرگوش» رمانی اجتماعی است که نویسنده در آن به زندگی دختری پرداخته که در میان انسان‌هایی که در دام اعتیاد گرفتار شده‌اند، زندگی می‌کند و تمامی حوادث معلول اعتیاد اطرافیان قهرمان داستان شکل می‌گیرد. ویژگی‌های فردی شخصیت فریبا که به‌عنوان یک فرد دچار اختلال اضطراب اجتماعی در داستان توصیف شده، شامل لکنت زبان، ترس بیش از اندازه از شرایط، تنگی نفس، تپش قلب می‌شود.

نویسنده با توصیف شخصیت فریبا و روند زندگی او بستری از یک داستان واقعی و درعین حال هیجان‌انگیز را روایت کرده است. این داستان مراحل زندگی دختری را می‌گوید که به دلیل ترس‌هایی که از تروماهای کودکی خود مانند قتل خواهرش به دست پدرش، مرگ مادر و فقر و زندگی فلاکت‌باری که داشته در سن نوجوانی به‌نوعی پریشانی رسیده که او را در برابر تصمیم‌گیری‌های مهم زندگی ناتوان ساخته و نتوانسته مهارت اخذ تصمیم‌های درست و به‌موقع را کسب کند. یعنی محتوای داستان قصد دارد تا عوامل اجتماعی، حاشیه‌نشینی، فقر و اعتیاد را که از نظر ریبر نیز مؤثرترین عوامل در شکل‌گیری این اختلال هستند، عاملی برای ایجاد قهرمانی توصیف کند که در این شرایط نابه سامان رشد کرده و هیچ مفری برای نجات ندارد.

در پایان داستان نیز مرگ فریبا در گودال نشان‌دهنده همین اختلال و تصمیم‌گیری نادرست است. زیرا طبق نظریه ریبر فردی که دچار این نوع اضطراب اجتماعی است، نسبت به ایمنی خود بی‌پرواست و نمی‌تواند میزان امنیت را برای جان خود تشخیص دهد. از نشانه‌های دیگری که در شخصیت مضطرب فریبا وجود دارد ناتوانی در برنامه‌ریزی درست برای زندگی است. او در مقابل خشونت پدر و همچنین به خاطر ترس رها شدن سکوت می‌کند. سکوت و فرار از جمعیت شلوغ و ترس او از ازدحام نیز نشانه‌های دیگری از بیماری اضطراب در وجود فریباست که همه این مشکلات در شخصیت فریبا نتیجه فقر، رفتار خشونت‌آمیز پدر، مرگ نزدیکان و از همه مهم‌تر اعتیاد پدر اوست. فریبا علی‌رغم آنکه در اواخر داستان مسیر درستی را در پیش گرفته بود، بازهم در شرایط بحرانی و به دلیل نجات پدرش نتوانست تصمیم درستی بگیرد و به خاطر وابستگی به گذشته خود و روح مجرد فرخنده به گودالی رفت که می‌دانست مرگش حتمی است و هیچ راه بازگشتی ندارد. بنابراین، در این سطح از آگاهی، فریبا علاقه‌اش را به یک دنیای اجتماعی- تعاملی رها و به درون خود عقب‌نشینی می‌کند.

می‌توان نتیجه گرفت که احساس یأس و ناامیدی در کنار نداشتن هیچ همراه و پشتوانه‌ای دلایل دیگری بودند که فریبا را از یک زندگی شاد و سرزنده محروم کرده و به سمت مرگ سوق داد.

کتاب‌شناسی

ایگلیتون، تری (۱۳۹۵) *پیش‌درآمدی بر نظریه ادبی*، ترجمه عباس مخبر، چاپ چهارم، تهران: مرکز.

خادمیان، طلحه و قناعتیان، زهرا (۱۳۸۷) «بررسی عوامل اجتماعی مؤثر بر اعتیاد زنان معتاد به مواد مخدر مراکز بازپروری و کاهش آسیب زنان شهر تهران، *پژوهشنامه علوم اجتماعی*.

دوره ۲، شماره ۴، صص ۵۵-۸۹

زنگی آبادی، رضا (۱۴۰۱)، خون خرگوش، تهران: چشمه.

شولتر، دوان و سیدنی الن (۱۳۹۱)، *نظریه شخصیت*، ترجمه یحیی سیدمحمدی، چاپ بیست‌وسوم، تهران: ویرایش.

Clark, D. M. (۱۹۹۷). *Panic disorder and social phobia*. In D. M. Clark & C. G. Fairburn (Eds), *Science and practice of cognitive behaviour therapy*. Oxford: Oxford University Press.

Freud, Sigmund, James Strachey, (۱۹۸۹), *(Complete Psychological Works of Sigmund Freud)* An Outline of Psycho-Analysis-W. W. Norton & Company
Guex, Germaine, Peter D. Douglas (۲۰۱۸), *The Abandonment Neurosis*-Taylor and Francis. published ۲۰۱۸ by Routledge, ۲ Park Square, Milton Park, Abingdon, Oxon OX۱۴ ۴RN, ۷۱۱ Third Avenue, New York, NY ۱۰۰۱۷, USA
Hall, Sue Parker, (۲۰۰۸) *Anger, Rage and Relationship*_ An Empathic Approach to Anger Management, First published ۲۰۰۹, by Routledge ۲۷ Church Road, Hove, East Sussex BN۳ ۲FA, Simultaneously published in the USA and Canada, by Routledge, ۲۷۰ Madison Ave, New York, NY ۱۰۰۱۶.

Mijuskovic, Ben Lazare. (۲۰۱۷), *Feeling lonesome : the philosophy and psychology of loneliness*, ISBN ۹۷۸-۱-۴۴۰۸-۴۰۲۸-۹ (hardcopy : alk. paper)
— ISBN ۹۷۸-۱-۴۴۰۸-۴۰۲۹-۶ (ebook) ۱. Loneliness—Philosophy.
۲. Loneliness—Psychological aspects, ۳. Consciousness. I. Title. B۱۰۵.L۶۵M۵۳۷.

Mirowsky, John, E. Ross, Catherine (۲۰۰۳), *Social Causes of Psychological Distress (Social Institutions and Social Change)*, Mirowsky, John, ۱۹۴۹—
Social causes of psychological distress / John Mirowsky and Catherine E. Ross.—۲nd ed. p. cm. — (Social institutions and social change) Includes bibliographical references and index. ISBN ۰-۲۰۲-۳۰۷۰۸-۵ (casebound : alk. paper)—ISBN ۰-۲۰۲-۳۰۷۰۹-۳.

Saggar, M., Bruno, J., Gaillard, C., Claudino, L., Ernst, M. (۲۰۲۲). *Neural resources shift under Methylphenidate: A computational approach to examine anxiety-cognition interplay*. NeuroImage, ۲۶۴ (۱): ۹۶۸-۹۷۹.

Smail, David (۲۰۰۵), *Ower, Interest ,And Psychology, Elements of a social materialist understanding of distress*. British Library Cataloguing in Publication Data. A catalogue record for this book is available from the British Library. ISBN ۹۷۸ ۱ ۸۹۸۰۵۹ ۷۱ ۴ eISBN ۹۷۸ ۱ ۹۰۶۲۵۴ ۷۷ ۳.

Rieber, W .Robert. (۱۹۹۷), *Manufacturing Social Distress Psychopathy in Everyday Life*, ISBN ۹۷۸-۱-۴۸۹۹-۰۰۵۰-۵ ISBN ۹۷۸-۱-۴۸۹۹-۰۰۵۳.

Social Distress in Reza Zangiabadi's Novel "Rabbit Blood" Based on Robert Reiber's Opinions

Roghieh Mousavi

۱. Postdoctoral Fellow in Persian Language and Literature, Lecturer in the Department of General Studies, Al-Taha University, Tehran, Iran. Email: nafiss1308@gmail.com

Article Info	ABSTRACT
<p>Article type: Research Article</p> <p>Article history: Received: ۲۰۲۵/۱۲/۰۵</p> <p>Accepted: ۲۰۲۶/۰۶/۰۶</p> <p>Keywords: Social anxiety Society Disorder Robert Reiber Zangiabadi</p>	<p>The present study aims to examine social distress in the novel Rabbit Blood by Reza Zangiabadi, based on the views of Robert Reiber. This novel, by narrating the life of Fariba, a teenage girl with a stutter, paints a bitter picture of the lives of marginalized, poor, abused, and consumed people. The main subject of the study is how unfavorable social conditions of poverty, drought, loss of home and land, father, sister's murder, mother's death, family violence, fear of abandonment, and living in the marginal space of the "pit", contribute to the formation of Fariba's mental disorders and social personality. The research method is descriptive-analytical and the data collection method is libraries. The theory of the article is based on Robert Reiber's theory of social distress and psychosis of everyday life. A theory that considers distress not only as a consequence of personalities, but also as a consequence of social pressures, social disintegration, competition, marginalization, violence, misinterpretation of moral concepts, and the collapse of supportive bonds. The findings of the research show that Fariba, as a result of experiencing violence, anxiety, poverty, lack of security and loneliness, becomes an anxious, isolated and damaged character, with symptoms such as stuttering, fear of the city and crowds, fear of the city and crowds, pathological attachment to her parents, talking to her dead sister and inability to make the right decisions. Also, the characters of Asad, Fariba's father, are examples of the disintegration of social characters; because his value, poverty and economic instability have led him to violence, irresponsibility and turning the father-son relationship into an occasion. The results of the research show that the blood of the rabbit acquires social distress, the characters do not know it, but</p>

rather represent it as the economic product of social, family and societal harms. Structures that eventually lead Fariba to death, homelessness and destruction.
